

# سفرنامه حاجیه خانم

مریم غفاری جاهد

می‌رساند. وی در بازگشت از سفر، روزهای متمادی با زنان شاه آمد و شد دارد. با ناصرالدین شاه دیدار می‌کند و از او توجه می‌بیند. اخباری که وی از دم و دستگاه شاهی می‌دهد بسیار قابل توجه و مهم است. داشتن سواد خواندن و نوشتن در آن دوره نیز خود نشان از طبقه و مرتبه وی دارد. هر چند سواد او در حد بالایی نیست، به طوری که برخی کلمات را با املا می‌نویسد. او حسابداری هم می‌داند و کارهای حساب و کتاب حضرت والا را انجام می‌دهد. در جایی از کتاب، از این‌که مجبور است با تجار نامحرم بنشیند و حساب کند اظهار ناراحتی کرده، می‌گوید:

«تاجرها که جنس خریدیم آمدند حساب کنند. حضرت والا هم می‌فرمایند من کار ندارم خودت برو بنشین حساب کن. بنده عرض کردم پس مرا بدهید به آقا غلامعلی، آقا محمد، اسماعیل آقا که من محرم شوم بروم بنشینم حساب کنیم!».

معلوم است در میان این اشخاص اعتباری دارد که در مدت یک‌سال و نیم که در تهران به سر می‌برد، به او محبت فراوان نموده، از رفتنش جلوگیری می‌کنند و او خود را شرمندۀ آن‌ها می‌داند.

دختر حضرت والا - یکی از زنان ناصرالدین شاه - است که واسطه رفتن نویسنده به دربار است. اما نسبت نویسنده با این افراد معلوم نیست و خود نیز اشاره‌ای به آن ندارد. در خلال سفر، با افراد مهم، و صاحب نام ملاقات دارد، در سامرا با میرزای شیرازی دیدار می‌کند و با عیال وی شام می‌خورد و در کربلا نیز میهمان یکی از شاهزاده خانم‌هاست از طایفه صفویه و زن میرزا زکی وزیر:

«امروز که چهارشنبه سیزدهم است در خانه حاجی شاهزاده میهمان هستم. از شاهزاده‌های شاه سلطان حسین هستند. از طایفه صفویه هستند. زن میرزا زکی وزیر است [و] قوم و خویش‌های خانم زن کلانتر هستند. به واسطه ایشان مرا هم وعده گرفتند» (ص ۹۱).  
باز به واسطه همین خانم که زن کلانتر است میهمان خانه حاجی میرزا علامه، برادرزاده قره‌العین بابی، پسر آقا محمد صالح می‌شود.

## علت نگارش سفرنامه

نویسنده در ابتدای کتاب توضیح می‌دهد:

«خیلی به جهت تنهایی دل‌تنگ بودیم و مشغولیتی بهتر از این ندیدیم که بعد از رسیدن به منزل‌ها و رفع خستگی نمودن، شرح قضایای هر منزل و فرسخ‌های آن‌ها و دهات و مزارعی که در راه‌ها

سفرنامه عتبات و حج حاجیه خانم علویه کرمانی. به تصحیح رسول جعفریان. قم: نشر مورخ، ۱۳۸۶. ۲۱۶ ص. ۱۳۰۰۰ ریال.

اهمیت سفرنامه‌ها از جمله به خاطر نشان دادن چشم‌اندازی از سرزمین‌های دیگر، مردمان، فرهنگ و امور اجتماعی آنان است. عصر قاجار یکی از دوران‌هایی است که در آن سفرنامه‌های زیادی نوشته شده است. در این دوره معمولاً شاه و اطرافینش و افراد متمول یا وابسته به دربار به سفرهای مختلف رفته و گاه خاطرات خود را از این سفرها می‌نوشتند. سفرنامه حج و عتبات هم یکی از این سفرنامه‌هاست که در این دوره نمونه‌های متعددی دارد و هر کدام از زاویه دیدی متفاوت نوشته شده است. سفرنامه حاضر گرچه از نظر مذهبی و شرح مراسم حج فقیر است اما از نظر شرح مسیر رفت و آمد حجاج و رفتار بیگانگان با آنان و مسائل اجتماعی و تاریخی دوره ناصری دارای اهمیت است. همچنین نکات جالبی درباره اوضاع دربار ناصرالدین شاه ارائه می‌دهد.

## نام و نسب نویسنده

نویسنده این سفرنامه که به اتفاق چند تن از نزدیکان خود در سال ۱۳۰۹ ه.ق به این سفر رفته، زنی سید و از طبقه اشراف است، اما نام او از خلال سفرنامه دانسته نمی‌شود. وی همراه فردی به نام ولی‌خان و همسرش با زنی دیگر به نام فاطمه و یک کنیز مسافرت می‌کند. اشرافیت وی در تمام سفرنامه مشخص و از خلال حرف‌های خودش فهمیده می‌شود. وی در طول سفر، میهمان افراد مهم است و پیوسته نام اشخاص صاحب نام را بر زبان می‌آورد. «وی در تهران آشنایان زیادی دارد که مهم‌ترین آن‌ها حضرت والا حشمت‌السلطنه و غلامحسین‌خان و شماری از کسانی است که روزگاری در کرمان صاحب‌منصب بوده‌اند» (ص ۱۰).

همچنین خبر مرگ فرمانفرما که در همان ابتدای سفرنامه داده می‌شود و ابراز ناراحتی او، نشان از ارتباط نزدیک وی با این شخص دارد. او پس از بازگشت از سفر نیز میهمان نصیرلشکر می‌شود.

ارتباط او با دربار و مدت زمان ماندن او در حرمسرای ناصرالدین شاه و رفت و آمد به اندرون شاهی، درجه اعتبار او را در میان این طبقه

دیده می‌شود، به طور روزنامه بنویسم که هم کتابچه شود و هم یادگاری در این صفحه روزگار بماند.» (ص ۳۷)

نویسنده تصمیم دارد نگارش سفرنامه را به ولی‌خان بسپارد زیرا خود را صاحب خط و ربط نمی‌داند اما ولی‌خان تنها چند سطر نوشته، باقی را رها می‌کند و نویسنده خود کار را ادامه می‌دهد. با این‌که در اثناء سفر مشکلاتی پیش می‌آید که نوشتن را برایش دشوار می‌کند و گاه چند روز از نوشتن باز می‌ماند، اما کار را رها نمی‌کند و هر جا که میسر باشد چند سطر می‌نویسد. وی با دقت تاریخ روزها را یادداشت کرده، و منازل را نام می‌برد. یکی از مشکلاتی که برای نوشتن او وجود دارد، حضور سرکار خان است که او مقید است در حضور این شخص مؤدب و ساکت بنشیند و هیچ کار نکند. لذا مادامی که وی در چادر است چیزی نمی‌نویسد: «والله اگر فرصت این دو کلمه نوشتن را دارم... در حضور سرکار خان بایست هیچ کار نکرده، ساکت و صاحب [صامت؟!]. نشست، مؤدب، البته رسم بزرگی همین است» (ص ۸۰).

گرفتاری‌های طول سفر و نامالیمات و نگرانی‌ها نیز یکی از موانع برای نوشتن اوست. در ابتدای سفر تکان‌های کشتی و بدحالی مسافران از جمله خود نویسنده، حالی برایش باقی نمی‌گذارد. پس از آن نیز بیماری همسر ولی‌خان و بعد هم مرگش، او را ناراحت و افسرده کرده است؛ اما به‌رغم این مسائل، همین مقدار نوشته هم بسیار با ارزش و حاوی نکات جالبی است.

### مسیر سفر

برخلاف سایر حجاج، کاروانی که این نویسنده با آن همراه می‌شود از مسیری غیرمعمول راهی حج می‌شود: «مسیری که نویسنده و همراهان وی از آن راه به حج رفته‌اند، از جهتی متفاوت با دیگران است. آنان از بندرعباس سوار کشتی شده به بمبئی می‌روند. این اقدام که قدری ظاهرش نامعقول می‌نماید، بدان سبب است که از بندرعباس کشتی‌ای که مستقیم به جده برود در کار نبوده و آنان به اجبار به بمبئی رفته‌اند تا همراه حجاج شیعه و سنی آن بلاد، با کشتی عازم حج شوند» (ص ۲۲).

وی پیوسته نارضایتی خود را از این راه نشان می‌دهد. دورانی که در کشتی به سر می‌برد برایش خیلی سخت و طاقت‌فرساست و دعا می‌کند که دیگران از این راه مشرف نشوند:

«خداوند دین واجب را از گردن همه دوستان ادا کند، ولی از راه خشکی نه کشتی که هیچ چیز برای انسان باقی نمی‌گذارد، نه نماز نه عبادت نه غذای پاک، همه نجس اندر نجس، تا کسی نبیند نمی‌فهمد.» (ص ۴۹)

قبل از سوار شدن بر کشتی نیز، از گرانی و سختی مسیری که آمده است شکایت دارد. با این حال اعتراف می‌کند که کشتی آن طوری هم که دیگران می‌گفتند بد نیست.

### مطالب سفرنامه

مطالبی که در این سفرنامه به نگارش درآمده شامل اتفاقات طول سفر، چه در حج و عتبات و چه در مسیر و همچنین اقامت نویسنده در

تهران است. بیشترین صفحات کتاب مربوط به اقامت در تهران و دربار ناصری، و کمترین صفحات مربوط به حضور در مکه و مدینه و عتبات است. این مطالب را می‌توان به این شکل طبقه‌بندی کرد:

۱. **رویدادهای بین راه: ابتدای مسیر، حرکت از کرمان آغاز می‌شود.** منزل اول بهرام‌جرد است. در این منزل خبر درگذشت فرمانفرما می‌رسد که نویسنده و همراهان را دچار غصه و اندوه می‌کند و حال همسر ولی‌خان نیز رو به وخامت می‌گذارد. از همین ابتدای سفر، آه و ناله بیماری و مشکلات راه، ورد زبان نویسنده است. این مسیر تا رسیدن به بندرعباس حدود بیست روز طول می‌کشد. کل مطالب نوشته شده مربوط به همین مسائل است: گاهی از اوضاع هوا و چگونگی خورد و خوراکشان نیز یادی می‌کند و از آن‌جا که با کشتی به بمبئی می‌روند، درباره حال و هوای کشتی و دریا هم چیزهایی می‌نویسد. یکی از حوادث این بخش، گم کردن راه و ترس از برخورد با کوه است که به خیر می‌گذرد.

«گفتند کشتی بایست از میان دو کوه در مسقط بگذرد. کشتی‌بان و کارگزاران کشتی همه پریشان شدند. دوربین‌ها همه در دست گرفته، در پای قطب‌نما ایستاده‌اند، نگاه می‌کنند که کشتی را برگرداند که به کوه نخورد.» (ص ۴۷)

در این قسمت، نوشته‌ها خیلی رک و راست و گاه طنزآمیز است و برخی جملات نشان از سواس زنانه‌وی برای پاکیزگی دارد. با این‌که می‌بیند ظاهر همه چیز تمیز است، اما به باطنشان شک دارد و همه چیز را نجس می‌داند.

مطالبی هم درباره قایق‌های روی دریا و بارهایی که می‌برند نقل می‌کند و تعجب خود را از سنگینی بار این قایق‌های پارویی بیان می‌کند:

«فی الواقع خیلی تعجب است. دو پارچه چوب مثل کشکول ساخته، چندصد من بار توی آن می‌ریزند. شش هفت نفر هم می‌نشینند. بعضی‌ها چهار پاروزن دارد، بعضی‌ها دو پاروزن دارد، بعضی‌ها یکی دارد، می‌زنند، می‌روند، که انسان متخیر می‌ماند.» (صص ۴۹-۴۸)

در بندر بمبئی که چند روزی توقف دارند، از جاهای دیدنی آن تعریف می‌کند. بازار و خوراکی‌های آن را وصف کرده، روزی هم به تماشای باغ ملکه انگلیس رفته و آن‌چه عجایب در نظر بوده، توصیف کرده است. باز در طول راه در کشتی، از مجاورت با اهالی که کثیف و بدبو هستند و احتمالاً برای گدایی به مکه می‌روند، اظهار نارضایی می‌کند:

«همه لخت برهنه، [...] طهارت نمی‌گیرند، پدرسوخته‌ها بو می‌دهند که آدم خفه می‌شود. مختصر کلام، در جهاز ما که از بمبئی آمدیم، قریب ششصد هفتصد نفر متجاوز بودیم. بیست و سه نفر شیعه بودیم. باقی همه سنی و غیره بودند.» (ص ۵۹).

حرف‌هایی از این دست که در طول سفر فراوان گفته می‌شود، نشان از وضعیت آن زمان برخی از اهل تسنن و نظر شیعه‌های ایرانی نسبت به آن‌ها دارد.

در بین راه جده تا مکه هم خیلی به او سخت گذشته، که همه را نقل می‌کند و هر جا حال و حوصله‌ای دارد از میوه‌ها و خوراکی‌های منازل بین راه هم چیزی می‌نویسد. مانند سایر سفرنامه‌نویسان چندان منازل را وصف نمی‌کند، از طول مسیر حرفی نمی‌زند و اطلاعاتی از نظر تاریخ و جغرافیا به دست نمی‌دهد.

مسیر دیگر از مدینه به عتبات است که باز همان حرف‌های تکراری پیشین را دارد و چند جایی هم شرح سنگلاخ و بدی راه را می‌دهد. در بازگشت از عتبات به سوی ایران تفاوتی کوچک در نوشتن او پدید می‌آید. از طرفی به واسطه دور شدن از حضور ولی‌خان راحت‌تر می‌نویسد و از طرف دیگر گرفتار فاطمه است که او را خشمگین کرده و پیوسته از دست او ناله می‌کند. فاطمه گویا زن دیگر خان بوده که ره‌ایش کرده و بارش را بر دوش نویسنده انداخته است. در آخرین قسمت سفر که حرکت از تهران به طرف کرمان است، تقریباً هر روز، چند خطی نوشته و باز هم بر جسته‌ترین قسمت نوشته‌هایش گله از دست نوکر و کجاوه‌کش و قاطرچی است. به طور کلی می‌توان گفت این سفرنامه، از نظر گزارش منازل بین راه و شهرها و دهات، فقیر است.

بسیاری مطالب بین راه مربوط به احساسات نویسنده و نگرانی‌های اوست و چنان‌که گفته شد، از همان آغاز سفر، یکسره ناله می‌کند. هربار برای مسئله‌ای. از همان ابتدا، شنیدن خبر درگذشت فرمانفرما و بعد از آن بیماری همسر ولی‌خان و بدی راه و گرانی و بی‌آبی و خلاصه هرچه پیش می‌آید برای او بدبختی است. همواره از این‌که بی‌اختیار به سفر آمده ناراحت است و خود را آزاد نمی‌داند و آرزو می‌کند یکبار دیگر به اختیار خود به سفر برود. در بین راه مکه به مدینه، خانم فوت می‌کند که نعش او را غسل داده، کفن می‌کنند و در پوست شتر می‌پیچند و حمل می‌کنند. در این مسیر به نویسنده سخت می‌گذرد، هم از بابت مرگ همسفرش و هم از بابت بدی هوا که موجب سرماخوردگی‌اش شده است. از طرفی از این‌که با خان هم‌کجاوه است ناراحت است و نمی‌تواند اظهاری کند که مبادا به خان بر بخورد:

«از تکان شتر نه دل دارم نه پهلو، نه سر و نه کله، ماشاءالله حاجی خان از این چیزها پروا ندارند. به خصوص به حکام [عکام] می‌گوید شتر را بدوان که کجاوه من بایست جلو حاج باشد، دیگر نمی‌داند که جلو برایش چیزی نگذاشته‌اند. می‌خواهم برای خودم شتری بگیرم که هم کجاوه حاجی‌خان نباشم، می‌ترسم اسباب رنجش شود.» (ص ۷۳)

در این میان به حال حاجی‌که دل و دماغی دارند و با هم بگویند و صحبت می‌کنند حسرت می‌خورد و از این‌که خودشان گوشه چادر نشسته‌اند و هیچ کار نمی‌کنند ناراحت است. گویا چون جنازه همراه دارند، روضه‌خوانی هم نمی‌توانند بکنند و این بیشتر مایه افسوس اوست.

وسواس‌های وی از نجس و پاکی نیز بیان زنانه او را نشان می‌دهد. هم از کثیفی شکوه دارد و هم از نجسی، چرا که آب روان نیز در طول سفر مهیا نیست و او را معذب می‌سازد.

پس از زیارت عتبات، سرکار خان به دلیل نامعلوم راه خود را جدا می‌کند و نویسنده با فاطمه که گویا همسر دیگر خان بوده و آبستن است به راه خود می‌روند. با این حال وی از این‌که از خان جدا شده خوشنود است و خود را آزاد می‌داند: «از کرمان تا جبل که نه من جایی را دیدم و نه گردش کردم. از روزی که از خدمت خان مرخص شدم، الحمدالله همه چیز و همه‌جاها را دیدم و خوردم.» (ص ۹۳).

پس از جدایی از خان، مشکل بزرگ او فاطمه است و تنبلی و بی‌فکری او که نویسنده را عصبانی می‌کند. خود را سرزنش می‌کند که چرا برای او دل سوزانده است:

«موش به سوراخ نمی‌رفت جاروب هم به دم او بستند... حالا آمدم ثواب کنم کسی نیست که به من بگوید زینکه! به تو چه ولی‌خان او را بیرون کرده، به تو چه که او را بیاوری. باز محض رضای خدا می‌کنم، ولی ابداً دست به آب سرد و گرم نمی‌زند.» (ص ۹۷-۹۶)

۲. مکه و مدینه و عتبات: کل صفحاتی که به مکه و مدینه و مراسم حج اختصاص دارد، ده صفحه بیشتر نیست که در بیشتر این صفحات هم مهم‌ترین حرف‌ها، همان است که در بین راه به آن پرداخته است. بیماری همسر ولی‌خان، مرگ وی، رفتار عرب‌ها، بدی راه‌ها و آب و هوا، پریشانی خیال و ناراحتی و ضعف در تمام صفحات دیده می‌شود. نویسنده از روز بیست و نهم ذی‌قعدة از جده به قصد مکه حرکت می‌کند و روز بیست و ششم ذی‌حجه از مکه خارج می‌شود. این مدت طولانی، تنها شش صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است و حاوی نکات مهمی نیست. درباره مراسم حج چندان توضیحی نداده، تنها نام برخی اعمال را آورده است. در راه جده به مکه و راه رفتن به قرن‌المنازل، تمام راه مشغول آه و ناله و نفرین به «عرب پدرسوخته قاطرچی» است که از راهی آن‌ها را می‌برد که همه‌اش کوه لغزنده یا درخت‌های پیچ‌دار است:

«گیر عرب پدرسوخته افتاده بودیم از شمر بدتر. سوار قاطر باری هی چماق می‌زد که این‌ها بروند. هرچه من التماس می‌کردم، تقلید مرا بیرون می‌آورد. می‌زند قاطر را به خصوص زیر درخت‌های پیچ‌دار می‌برد که تمام بدن مرا پیچ‌ها تکه‌تکه کردند.» (ص ۶۶)

در همین گیر و دار او از قاطر می‌افتد و سرش می‌شکند. خونین و مالین با لباس‌های نجس نیمه‌آب‌زده، محرم می‌شود. بسیار ناراحت است و از غریبی و بی‌کسی خود شکوه می‌کند. مدام در حال انجام مناسک حج از ضعف قلب و ناراحتی خود به‌خاطر بیماری همسرخان شکوه دارد. این شیوه نوشتن جاذبه نثر وی را دو چندان کرده و مشخص است که هرچه بر ذهنش گذشته به روی کاغذ آورده و نخواستگاری در نوشته داشته باشد:

«مشرف شدیم در حرم، طواف کردیم. سعی صفا و مروه را کردیم. باز مشرف شده، حج نسا را به جا آورده، آمدیم منزل، افتادم. با حالت خراب و ضعف قلب. عصری باز سوار شده، رفتیم در منی. بنده که از ضعف نمی‌فهمم کجا می‌روم چه می‌کنم.» (ص ۶۹)

روایت او از اعمال حج در همین حد است. نه از حجاج دیگر و نه از نوع رفتار آنان حرفی می‌زند، نه احساس خود را از انجام اعمال بیان

می‌کند. به هیچ‌وجه از مسجدالحرام و کعبه و مکان‌هایی که دیده توصیفی ارائه نمی‌دهد. گویا اصلاً در قید هیچ چیز نیست. فقط بالاجبار اعمال واجب را انجام می‌دهد و دیگر هیچ.

در نوشتن تمام احساسات خود را بروز می‌دهد؛ تمام دلهره‌ها و نگرانی‌ها را بدون پرده‌پوشی بر صفحه کاغذ جاری می‌کند. دلهره‌ها و نگرانی‌هایش را با لحن جالبی بیان می‌کند. هنگامی که دچار سختی‌هایی در بین راه می‌شود حال خود را نمی‌فهمد، اعمال حج را با عجله و بی‌دقت می‌گذرانند.

«والله اگر فهمیدم کجا آمدم و کجا می‌روم یا فهمیدم چه‌طور طواف کردم. از دو حال بیرون نیست یا این‌که اعمال من به هیچ‌وجه مقبول نیست یا این‌که خیلی خیلی مقبول افتاده، الهی خداوند خودش قبول فرماید.»

از روز هشتم تا پانزدهم محرم در مدینه به سر می‌برد. مطالب مربوط به مدینه از دو صفحه هم کمتر است. در این صفحات از حرم‌هایی که زیارت کرده نام می‌برد. به هیچ‌وجه از گنبد و بارگاه و کوچکی و بزرگی آن‌ها یاد نمی‌کند. تنها حالات معنوی خود را در جملاتی کوتاه بدون حاشیه بیان می‌کند. مانند بیشتر سفرنامه‌نویسان حج، درباره عید گرفتن روز جمعه از طرف اهل تسنن که در روز عاشورا واقع شده، ناراحت است و نفرین می‌کند:

«شب یازدهم عاشورا حضرات مدینه بنای آتش‌بازی را گذاردند. توپ، تفنگ، شیبور، بالابان، مزغان می‌زدند. یادم آمد شب یازدهم، عیال سیدالشهداء (ع) در کربلا چه کردند. نمی‌دانم چه حالت به من دست داد. این صداها که شنیدم می‌خواستم خود را بکشم.» (ص ۷۴)

در کربلا نیز تنها حرفی که از حرم حضرت سیدالشهداء و حضرت عباس می‌زند این است: «امروز روز شنبه نهم است. صبحی مشرف شدیم حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) و حرم حضرت عباس (ع).» (ص ۹۰)

و دوروز بعد هم: «مشرف شدم به حرم مطهر، از آن‌جا به خیمه‌گاه و حجله‌گاه حضرت قاسم.» (ص ۹۰-۹۱)

گاه در میان سطور اشاره‌ای می‌کند که روزی دوبار به حرم مشرف شده و یک‌بار از پسر دیوانه‌ای یاد می‌کند که برای شفا، او را به ضریح حضرت عباس بسته‌اند. موقع خروج از کربلا نیز احساس خود را چنین بیان می‌کند: «امروز که شنبه بیست و سوم است با چشم گریان و دل بریان از کربلا بیرون آمدم روانه کاظمین (ع) شدیم.» (ص ۹۳)

در باقی صفحات مربوط به عتبات هم از زیبایی‌های مسیر تعریف می‌کند و مزارع و میوه‌ها را وصف می‌نماید. هنگامی که به زیارت حُر می‌رود، جاده آن را سبز و خرم می‌بیند و توضیح می‌دهد که قبلاً این راه بیابان بوده، ولی حالا «از دم دروازه تا حَرّ دو طرف نهر آب فرات باغستان شده.» (ص ۹۳)

از میوه‌ها و ماهی‌های خوب آن نیز تعریف کرده، از این‌که به واسطه جدا شدن از ولی‌خان، آزاد است و همه چیز می‌بیند و می‌خورد اظهار خوشحالی می‌کند.

در سامرا هم تنها ذکر از مزار ائمه نهم و یازدهم نموده و این‌که نرس خاتون مادر امام زمان و حکیمه خاتون دختر امام محمدتقی را

زیارت کرده است. باقی دیگر همان حواشی است در باب منزل و خورد و خوراک. در وصف سامرا می‌نویسد:

«در سامره همه چیز هست ولی دکان بازار کمی دارد. از قرار ظاهره سامره ابدأ آبادی نداشته، الان بیست سال است جناب میرزا (میرزای شیرازی) منزل کردند آبادی شده، شهری حصار پیدا کرده، خانه‌ها ساخته‌اند ولی همه مثل کاروانسرا طوری زوارنشین. خربزه خوبی هم دارد.» (ص ۹۶)

در سامره با میرزای شیرازی هم دیدار کرده، با عیال او شام صرف می‌کند. همچنین در کربلا به طور سربسته از عیدی یاد می‌کند که عرب‌ها داشته‌اند و همچنین از کوری که حضرت عباس شفایش داده است.

درباره مکان‌های زیارتی عتبات هم اطلاعاتی به دست نمی‌دهد، تنها می‌گوید: «به حرم مشرف شدیم.» گاهی از دسته‌های عزاداری و سینه‌زنی یاد می‌کند. کل صفحاتی که به عتبات اختصاص دارد سیزده صفحه است که بیشتر مربوط به شرح خانه‌هایی است که گرفته‌اند، غذاهایی که خورده‌اند، بازار و گله و شکایت از راه و شترهای دیوانه جیل. به نجف اشرف که می‌رسد اول خدا را شکر می‌کند که: «الحمدلله که از گیر حمله‌دار و شترهای دیوانه خلاص شدیم.» (ص ۸۵). بعد هم خبر آمدن وبا در ایران را می‌شنود و تمام همت خود را صرف دعا کردن برای رفع وبا می‌کند. در این میان از ولی‌خان شکایت دارد که به او اجازه هیچ‌کار نمی‌دهد: «به روضات مطهره هم بی‌اذن سرکار حاجی‌خان می‌رفتم والا راضی نبودند من به زیارت بروم.» (ص ۸۶).

۳. اقامت در تهران و دربار ناصری: نویسنده هنگامی که به تهران می‌رسد در آن‌جا اقامت می‌کند و به کرمان نمی‌رود. بیشترین حجم این کتاب مربوط به این دوران یک سال و نیمه است. حدود ۸۷ صفحه، یعنی نزدیک به نیمی از سفرنامه به این بخش اختصاص دارد. شادی و سرور بر این بخش از سفرنامه حاکم است.

این قسمت از سفرنامه شامل شرح میهمانی‌هایی است که نویسنده رفته و رجالی که از او دعوت کرده‌اند و همچنین اوضاع دربار ناصرالدین‌شاه، عروسی‌ها، تزویه‌ها، عزاها، رفتار شاه با زن‌ها، همسرهای و دخترهای شاه، مشغولیات درباریان.

در واقع می‌توان این بخش را مهم‌ترین قسمت سفرنامه دانست، چون در هیچ قسمت دیگری به این شکل توضیح و تشریح دیده نمی‌شود. بیشترین مطالب این بخش هم مربوط به عقد و عروسی و رسوم آن است. نویسنده در این مدت کارهای عقد و عروسی دخترهای قوم و خویش و درباریان و حتی دختر ناصرالدین‌شاه را سر و سامان می‌دهد. به طوری که خود می‌گوید او را چنان قبول دارند که بی‌او هیچ کار نمی‌کنند. دست او را سبک دانسته، برای بریدن پارچه‌ها او را می‌خواهند. دوخت و دوز رخت و چادر عروسی را او باید بکند. جهاز عروس را هم باید مهیا کند؛ هم اسبابی که از بازار می‌خرند و هم چیزهایی که باید دوخته شود. یکی از این مراسم، عروسی تاج‌السلطنه، دختر نه‌ساله ناصرالدین‌شاه است که آن را به

دقت و زیبایی نقل کرده است. در مراسم نامزدی و عقدکنان او، نویسنده حضور دارد و همه کاره است. زنان دربار به او احترام می‌گذارند. حتی آرایش عروس را هم او بر عهده دارد: «بنده عروس را برداشتم بردم حمام که خودم سرش را ببافم. به این معنی که دست مرا شگون کردند.» (ص ۱۲۷)

در تهران بیشتر اوقات منزل غلامحسین خان، پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله است که دخترش یکی از زنان ناصرالدین شاه است و به واسطه همین دختر، نویسنده به دربار راه دارد. در طول اقامت وی در تهران، رجال معروف عصر مانند حشمت‌الدوله، عزیزالدوله و... او را دعوت کرده، نهایت احترام را به جای می‌آورند و مصرّ به ماندن او در منزل خود هستند. نویسنده گرچه از الطاف ایشان سپاسگزار است اما گاهی هم اظهار ملال کرده و می‌گوید: «از وقتی که من آدمم یک کار خودشان نمی‌کنند، همه را واگذارند به بنده، یک دقیقه آسودگی ندارم.» (ص ۱۶۷)

### رسوم عروسی

یکی از کارهای جالب آن زمان، تهیه دعوتنامه‌های جشن و عروسی بود که تمام را باید با خط خود می‌نوشتند و برای دوستان و آشنایان می‌فرستادند. از جمله کارهایی که در این زمان بر عهده نویسنده گذاشته می‌شود، همین نوشتن دعوتنامه‌هاست: «حضرت والا فرمودند بنشینید کاغذ بنویسید. مردم را وعده بخواهید... شصت هفتاد کاغذ نوشتیم تا عصری گرفتار کاغذ بودیم.» (ص ۱۳۹)

پختن شیرینی هم یکی دیگر از کارهایی است که او برای عقد و عروسی به عهده دارد. او با شرح کارهایی که برای عروسی و مراسم عقد انجام می‌دهند، رسوم اجتماعی آن دوره را به خوبی تصویر کرده است.

### بهای اجناس

اطلاعاتی که نویسنده از بازار و بهای اجناس می‌دهد نیز قابل توجه و جالب است. او که مجبور است برای خریدن اسباب جهاز چند عروسی که در مدت اقامت او نامزد و عقد شده‌اند به بازارهای دوری که او را خسته می‌کند برود، اقلام خریده شده را با قیمت تمام شده نقل می‌کند که از نظر تاریخی اهمیت دارد: «رفتیم دکان یک ارمنی دیگر، اسباب‌ورشو خریدیم. مقوه سنی [سینی] خریدیم جفتی چهل تومان، آینه خریدیم جفتی چهل تومان، امروز هم به این طور معطل شدیم، عصری رفتیم اندران.» (ص ۱۶۷)

از ویژگی‌های نثر و زبان نویسنده، کاربرد بعضی لغات به غلط است که یاد در محاوره آن زمان معمول بوده یا او نتوانسته درست آن‌ها را تلفظ کند؛ چنان‌که، اندرون را اندران، ختنه‌سوران را ختنه‌سیران و گلابتون را گلابتان نوشته و چنه به جای چانه، شباش به جای شباش (شادباش)، و این غیر از اغلاط املائی است که در سراسر سفرنامه دیده می‌شود که البته زیاد نیست.

### مشغولیات شاه و دربار

از جمله اطلاعاتی که از دربار ناصری در این قسمت می‌بینیم مشغولیات شاه و دربار است. وی ابتدا از دیدن آن‌همه زن در دربار ناصری تعجب می‌کند. حدود هشتاد زن که همه بزک کرده، زرد و سرخ و سبز، همه‌رنگ با چارقد دنبال شاه می‌افتند. وی ضمن توصیف قصر و خوابگاه شاهی، توضیح می‌دهد که: «زن‌ها هم همه توی این اطاق‌ها پایین و بالا منزل دارند. بعضی‌ها حیاط خارج دارند.» (ص ۱۱۹)

همچنین از انیس‌الدوله به عنوان زن مُقرب شاه نام می‌برد که حتماً باید موقع غذا خوردن شاه حاضر باشد. به طوری که نویسنده می‌گوید، هر شب در دربار بساط سرگرمی هست. حالا این سرگرمی یا مطرب و بازیگر است و یا تعزیه و روضه‌خوانی که همه اسباب سرگرمی شاه برای دیدن زن‌ها و پسندکردن دخترهاست. در این قسمت از سفرنامه، نویسنده بر خلاف زمانی که در سفر مکه و عتبات بود، همه چیز را وصف می‌کند و هر چیز زیبایی را توضیح می‌دهد. جواهرات و تزیینات قصر و حیاط و اندازه هر چیزی را به تفصیل بیان می‌کند، چنان‌که یک شب چراغانی را این‌گونه توصیف می‌کند:

«یک شب هم در نارتجستان چراغان بود. قرق کردند رفتیم به نارتجستان. یک جایی ساختند عرض شش زرع هفت زرع، وسط این نهر آبی که متصل می‌رود. اول که داخل می‌شوی، یک حوض بلوری است که آب می‌آید از سرش می‌ریزد و در نهر جاری می‌شود. طولش را چه عرض کنم چه قدر است. در میان این نهر، هر یک زرع، یک فواره آب می‌آید. وسط این‌ها یک جار گذاشته. دو طرف نهر درخت نارنج، مرکبات جوربه‌جور، پر از بار، درخت‌های بلند، چراغ‌های جوربه‌جور، الوان، با این‌ها آویزان کردند...» (ص ۱۲۱)

مراسم تعزیه دربار را هم جالب توصیف می‌کند. بعد از آن‌که شرحی از افراد تعزیه‌چی با وسایل و شتر و قاطرشان می‌آورد، می‌گوید چون چند روزی که در اندرون است خاطر‌اتش را نمی‌نویسد، وقتی به خانه می‌آید، درست یادش نمی‌ماند که تفصیل همه چیز را بگوید. با این حال خیلی از مطالب را بیان کرده، بویژه احوال ناصرالدین شاه و کارهای او را به خوبی شرح می‌دهد: «شب یا روز که شاه تعزیه می‌نشیند، دو سه دفعه برمی‌خیزد، دوره توی بالاخانه‌های زن‌ها می‌آید. قدری شوخی می‌کند. تقلید تعزیه‌ها را بیرون می‌آورد، باز می‌رود.» (ص ۱۳۱)

مراسم عزاداری دربار در دهه‌های محرم نیز از جمله مواردی است که نویسنده در آن حضور دارد. روضه‌خوانی در میان رجال آن زمان و خود دربار رواج دارد که نویسنده شرح مفصّلی از آن ارائه می‌دهد. از جمله ساختن عَلم و بیدق و چشم و هم‌چشمی برای بهتر بودن از دیگری و همچنین توضیح می‌دهد که هر دهه‌ای یکی از زنان شاه روضه می‌گیرد:

«امروز که دوشنبه سوم ماه است. هر کس بچه دارد، عَلمی نذر دارد، امروز همه مشغول عَلم درست‌کردن هستند. ما هم مشغول عَلم عضدالسلطنه هستیم سعی می‌کنیم که مال ما بهتر شود.» (ص ۱۵۱)